



از اسکان غیررسمی تا اسکان نایابی: در جستجوی راه حل

بخش دوم
دکتر پرویز پیران

پرویز پیران سالهاست که استاد یار دانشگاه علامه طباطبایی است. او همچنین عضو آکادمی سوئیس برای توسعه و عضو شبکه جهانی نوآوران حکومتی - دانشگاه هاروارد است. پیران به مدت بیش از ۲۰ سال در باب مسکن تهیدستان و افراد کم درآمد شهری کار میدانی کرده است که حاصل آنها بررسی اسکان غیر رسمی در ۱۴ شهر کشور و چند شهر سایر کشورها چاپ بیش از سی مقاله، سه فصل در سه کتاب و کتابی است به زبان انگلیسی که در سال ۲۰۰۲ دفتر عمران ملل متحد آن را منتشر کرده است.

نگارنده در تجربه شیرآباد زاهدان با ارائه مدلی کوشیده است پایداری و شهروندمداری را معرفی نماید که در زیر شکل تکمیل شده آن می‌آید. قابل ذکر است که سه محور اصلی پایداری که در قالب مهمترین مثلث شکل زیر می‌آید، سه محور اصلی پایداری است و لذا عیناً از منابع پایداری اخذ شده است، لیکن بقیه شکل از نگارنده است.

نمودار شماره یک راه‌حل پیشنهادی در قالب مردم سالاری اجتماع‌گرا بومی
(شهروندمداری و پایداری)



نمودار شماره یک که در ادامه تشریح خواهد شد، نشان می‌دهد که حل معضل بسیار جدی و نگران کننده اسکان نایابی و بهسازی جامع و مشارکتی اجتماعات اسکان غیررسمی مستلزم توسعه واقعی و پایدار، عدالت اجتماعی راستین و ایجاد جامعه‌ای درخور انسان و کرامت انسانی، عاری از با خودبیگانگی، حرص و شرزگی و درعین حال پویا، پاداش‌دهنده نوآوری، قدر دان تلاش و کارشرافتمندانه و درخور نوع انسان است. ارزش های بالا نه شعار که باید واقعیت‌های زنده‌ی زندگی تلقی شوند. به همین دلیل چنانچه دقت شود شعار های یادشده از ناکجا آباد سخن نمی‌گویند و جامعه‌ای برابر که همگان در یک سطح‌اند را طلب نمی‌کنند. هر چند که آرزوی گروهی از آدمیان باشد. بلکه پویایی سرمایه‌داری را می‌پذیرد، اما برای حفظ انسان و طبیعت، آن را با مکانیسم‌های اجتماع‌گرایی کنترل می‌سازد. زیرا عدالت اجتماعی و پایداری در تمامی زمینه‌ها خود مهمترین کنترل‌های سرمایه‌داری ضمن استفاده از پویایی ذاتی آن است. به همین دلیل امروزه از پایداری و شهروندمداری به عنوان راهبردهای قرن بیست و یکم و به عنوان راهبردهای شهری و درعین حال جهانی یاد می‌کنند که از قضای دلکش روزگار راهبردهای جامعه‌ی شهری و همزمان کشور ایران نیز محسوب می‌شوند. نکته جالب دیگر آن است که بشریت در معرض انتخاب‌های متعددی قرار نگرفته است. ناپایداری و ناپایدار شدن روزمره بجایی رسیده است که زیست بوم از باز تولید خود باز می‌ماند. اصول اکوسیستم یا زیست بوم در اثر تخریب جدی تماماً مسأله‌دار شده‌اند، تخلیه منابع حتی منابع تجدید شونده (به علت سرعت فوق‌العاده استفاده از منابع تجدید شونده بدون اجازه دادن برای تجدیدشدن آنها)، خسارت فراتر از اصل خودترمیمی به اجزای اکوسیستم، انتشار آلودگی درحد نابودسازی برپایه‌ی اصل وابستگی متقابل و انتشار، همه گواه حرکت به سوی نابودی‌اند. پس دو راه بیشتر باقی نمانده است: یا پایدارسازی و انتخاب پایداری یا خداحافظی و رفتن آنهم رفتنی ابدی بدون حتی جای پایی، رفتنی بدون شکوه.

براین اساس اولین بخش نمودار پایداری و شهروندمداری یا نمودار شماره یک ناظر بر قانون اساسی به عنوان مهمترین سند بالادستی یا میثاقی همگانی در هر سرزمین از جمله این مرز و بوم است. نظریه آغازین هدایت‌کننده نیز به این سطح مربوط است نظریه راهبرد و سیاست سرزمین جامعه ایران چنین وظیفه‌ای را برعهده دارد. این نظریه تحلیل‌کننده تاریخ ایران زمین و با تغییر دادن برخی متغیرها، تحلیل‌کننده امروز ایران نیز می‌باشد. (برای آشنایی با نظریه یادشده نگاه کنید به فصلنامه اندیشه ایران‌شهر شماره ۶ تهران ۱۳۸۵). بخش عمده شماره ۶ فصلنامه پیش گفته، به معرفی نظریه یاد شده اختصاص دارد. برپایه نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران نیز، پایداری و شهروندمداری بدون کمترین تردیدی راهبردهای آینده کشور به شمار می‌روند. البته باید توجه داشت که نگاه به قانون اساسی نگاهی پویا و منعطف است. زیرا وحی نازل شده تلقی نمی‌شود و باید با تحولات جهان و تغییرات ملی هماهنگ شود. چنین هماهنگ‌سازی خود سازوکار پایدار سازی قانون اساسی هر جامعه‌ای به حساب می‌آید. نگاه کلی (Vision) و نظریه آغازین هدایت‌کننده استنتاج راهبردهای ملی را ممکن می‌سازد و برپایه‌ی راهبردهای استنتاج شده مدل یا شکل و شمایل جامعه در حال و آینده مشخص می‌گردد برای مثال در مورد ایران، جامعه‌ای پایدار از جهات گوناگون که در آن آحاد مردم شهروندانی مسئول و صاحب حقوق به حساب می‌آیند، به تصویر کشیده می‌شود. بخش دوم مثلثی است که سه محور پایداری را نشان می‌دهد که البته در هر محور نکاتی از سوی نگارنده اضافه شده است. لیکن همانگونه که گفته شد این سه محور از آن نگارنده نیست و محورهای معرفی شده پایداری است. محور اول توسعه جامع و هماهنگ می‌باشد که طبعاً ابعاد انسانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و فضایی - کالبدی را دربر می‌گیرد چنین توسعه‌ای هم بر پایه سطح بالایی از سرمایه اجتماعی، انسانی، فکری و مادی ممکن می‌شود و هم آن سرمایه‌ها را به شدت ارتقاء و افزایش می‌دهد و سبب‌ساز انسجام اجتماعی و وحدت ملی است. محور دوم فقرزدایی جامع و عدالت اجتماعی را دربر می‌گیرد که مهمترین وجه کنترل سرمایه‌داری بی‌حد و مرز بدون از کف دادن پویایی آن نیز به شمار می‌آید. فقرزدایی از طریق اشتغال‌زایی آنهم اشتغال مولد و با معنا و خلاق تحقق می‌یابد. فقرزدایی و عدالت اجتماعی در کنار توسعه جامع و هماهنگ مهمترین بنیادهای اجتماع‌گرایی نهفته در پایداری است. محور سوم ملاحظات زیست محیطی، بیوسفر یا جو می‌باشد که مبارزه با انواع تخریب

و آلودگی زیست محیطی را در خود دارد. چنانچه مشخص می‌شود، توسعه جامع اولاً توسعه‌ای سخت‌افزارانه و نرم‌افزارانه می‌باشد. چیزی که تاکنون فقط سخت‌افزارانه بوده و به نابودی طبیعت، روح انسان، روابط اجتماعی و با خودبیگانگی و انومی انجامیده است. اساساً فقر و اسکان‌نایابی هردو زاده تاکید یک جانبه سخت‌افزارانه به عنوان توسعه آنهاست. توسعه ای برون‌زا با پیشاهنگی بخش سوم اقتصاد یا خدمات می‌باشند ثانیاً پایداری و ملاحظات زیست‌محیطی منطق درونی سرمایه‌داری را نه متوقف که هدایت و در مواردی کنترل می‌کند تا از نابودی زیست بوم و بی‌توجهی به انسان بکاهد. بخش سوم نمودار یعنی دومین دایره درون مثلث بزرگ حیطه جامعه مدنی بومی یا حیطه مقتدرسازی از طریق توسعه حکومت محلی انتخابی و عدم تمرکز واقعی باز هم بر اساس شرایط بومی به شمار می‌رود. باید توجه داشت که در قرن بیست و یکم با هجوم جهانی‌سازی از بالا یا از دریچه‌ی اقتصاد آنها بدترین نوع جهانی‌سازی از بالا یعنی مدل اجماع واشنگتنی، بدون مشارکت واقعی و فعال مردم هیچ مشکلی کاملاً درمان نمی‌شود. مشارکت واقعی مردم نیز زمانی تحقق می‌یابد که مردم را به عنوان شهروندانی صاحب حقوق ولی در عین حال مسئول تلقی کرد و عملاً زمینه‌ی تحقق شهروندی را فراهم آورد. اسکان‌نایابی، حل مشکلات اسکان غیررسمی یعنی بهسازی و ادغام آنها در شهر عادی و رسمی بدون حضور فعال مردم خواب و خیالی بیش نیست. نگاه‌نمایشی به حضور مردم و حضور مشروط مردم نیز کاملاً آثار منفی خود را نشان داده است. علاوه آنکه مردم اساساً شعار مشارکت را باور ندارند.

با بحث مشارکت بقیه نمودار مشخص می‌گردد که دربرگیرنده سه بُعد مهم در قالب مثلثی است که اضلاع آن کاملاً بهم مرتبط‌اند. نخست آنکه شعار حضور مردم بی‌معناست مگر آنکه مردم آگاه و توانمند باشند. لذا آگاه‌سازی دایمی، ظرفیت‌سازی، توانمندسازی آنها در چارچوب آموزش از تولد تا مرگ، محور مهم نمودار مطروحه است. چنین نکات مهمی زمینه‌ساز محور دوم یا مشارکت تمامی ذی‌مدخلان یا همه کسانی است که به نوعی مثبت و منفی به بحث مربوط‌اند یا مربوط می‌شوند. با توجه به ابعاد مورد اشاره زمینه تحقق محور سوم یا اداره مردمی جامع خوب که به غلط حکمرانی ترجمه شده است فراهم می‌آید. بالاخره آخرین بخش نمودار یا مدل بخش شهروندی است که مستلزم پاسخگویی تمامی افراد، نهادها و سازمان‌ها، شفافیت یا دسترسی آحاد مردم به تمامی رویه‌ها، قواعد و در یک کلام اطلاعات، مبارزه بی‌امان با انواع رانت و فساد که وضعیتی وخیم بخود گرفته است و بالاخره نظارت و حساس بودن نهادهای مجری می‌باشد. تا هویت جدید یعنی شهروندی محقق شود و به صورت فردی و جمعی نهادینه گردد. یعنی همگان به حقوق شهروندی احترامی توأم با عمل گذارند. داشتن آن حقوق تنها با گردن نهی به مسئولیت‌های ناشی از آن حقوق معنا پیدا کند.

توجه شود که نمودار شماره یک در واقع مدلی را مطرح می‌سازد و آن را پیش شرط هر گام واقعی توسعه‌ای تلقی می‌کند که نگارنده کمی کمتر از ۳۰ سال پیش تاکنون بر آن پای فشرده است. (نگاه کنید به پیران ۲۰۰۲ و ۲۰۰۵ و ۱۹۷۶، ۱۹۷۹، ۱۳۷۷، ۱۳۷۵، ۱۳۶۹) این مدل بجای مدل دوسطحی (کلان و خرد) متداول در علوم اجتماعی دارای سه سطح کلان، میانه و خرد است. به بیان دیگر اگر اسکان‌نایابی و رسمی کردن اسکان غیررسمی در بحث حاضر سطح خرد تلقی گردد، نظام شهری کشور سطح میانه و ساختار جامعه ایران و پویش تاریخی آن سطح کلان تلقی می‌شود. چنین مثالی مشخص می‌سازد که مدل سه سطحی منعطف نگریسته می‌شود. درست است که سطح خرد سطح موضوع خاص، سطح فردی سطح خرد (Micro) و سطح واقعه است، سطح میانه سطح نهادها، سازمان‌ها، فرایندها و گروه‌بندی‌هاست و بالاخره سطح کلان سطح ساختارهاست. اما پذیرش این تقسیم‌بندی باید با انعطاف تمام برپایه موضوع مورد بررسی انجام شود. در نتیجه نمودار شماره یک پیش شرط پرداختن به موضوع یا مسأله‌ای است که معمولاً در شرایط نامطلوب، بحرانی، و مسأله‌دار مطرح می‌گردد و چیزی نیست جز اسکان‌نایابی.

حال باید از اقدامات میدانی در بحث اسکان‌نایابی و رسمی کردن اسکان غیررسمی سخن گفت. همانگونه که اشاره شد گروه هدف اصلی در بحث اسکان‌نایابی، افراد و خانواده‌هایی می‌باشند که دارای درآمد کم و ثابت‌اند. یعنی در مقابل افزایش قیمت‌ها حال به هر دلیلی روز به روز فقیرتر شده، دستیابی آنان به سرپناه رویایی دور و دورتر می‌گردد. اینجاست که حکومت نمی‌تواند در پس بحث جهانی‌سازی، خصوصی‌سازی، کوچک

شدن و نظایر آن از مسؤلیت‌های خود شانه خالی کند. اسکان نایابی برای گروهی به معنای از هم پاشیدن خانواده، برای گروه دیگری به معنای تاخیر در ازدواج یا گذشتن از خیر آن و به جان خریدن آتارش، برای گروه دیگری به معنای اجبار به خلاف دایمی، برای گروه دیگری به معنای تلاش برای فاسد کردن دستگاه‌های اداری و ده‌ها مساله متفاوت است که هزینه‌های آن را در ابعادی وسیعتر مالا جامعه و دولت می‌پردازد. پس هزینه کردن برای مسکن اسکان نایابان حتی اگر ملاحظات انسانی نیز در میان نباشد برای جامعه و دولت کم هزینه‌تر است.

لذا برنامه جامع زمین در کشور چون برنامه جامع آب اولین گام اساسی در ایران به حساب می‌آید. تردیدی نیست که ملی کردن زمین البته با سازوکارهای مناسب در افق دورتر در حال گریز ناپذیر شدن است که از هم اکنون باید برای آن آماده شد. لیکن باز هم تاکید می‌گردد توسعه امری چندین بعدی است و فاقد راه‌حلی فوری و جادویی است. نمودار شماره یک توسعه راستین کشور و ابعاد مهم و گاه متضاد آن را نشان می‌دهد که البته نیازمند فضای ملی و بین‌المللی آرام و دوستانه‌ای نیز می‌باشد. با فرض تحقق تدریجی تمامی پیش‌شرط‌های مطرحه در زیر به چند نکته کلیدی میدانی اشاره می‌شود که وجوه کلی برنامه جامع بهسازی اسکان غیررسمی و برنامه جامع اسکان برای اسکان نایابان است که شکل گسترده آن را به فرصتی دیگر محول می‌نماید.

کلیات برنامه سرپناه برای اسکان نایابان و رسمی شدن اسکان غیر رسمی

از آنجا که الگوی پیشنهادی برای رسمی ساختن اجتماعات اسکان غیررسمی، الگوی بهسازی (Upgrading) جامع (سخت‌افزاری و نرم‌افزاری) مشارکت محور برپایه شهروندی و پایداری است، قبل از هر چیز اعتقاد واقعی تمامی کنشگران به ویژه بخش دولتی به مشارکت محوری و پذیرش افراد یا ساکنان اجتماعات اسکان غیررسمی به عنوان شهروندانی برابر حقوق پیش‌شرطی بنیادین و حیاتی است. بدون وجود چنین اعتقاد قلبی و نه زبانی، هر اقدامی صرفاً آب در هاون کوفتن است و راه بجایی نمی‌برد. دومین پیش‌شرط پذیرش وظایف و مسؤلیت‌های بخش دولتی و سازمان‌های عمومی چون شهرداری‌ها در مقابل حق سرپناه شهروندان می‌باشد که خوشبختانه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به وضوح از جمله حقوق شهروندان ایرانی پذیرفته



شده است. باید توجه داشت که تجربه‌های بسیاری در زمینه بهسازی اجتماعات اسکان غیررسمی در سراسر جهان سوم وجود دارد. زیرا همان‌گونه که گفته شد از دهه ۱۹۸۰ میلادی به بعد یعنی از زمان رواج برنامه مکان و خدمات دیگر بحث تخلیه و تخریب بحثی حاشیه‌ای بوده است. اما اکثر تجارب یاد شده ناموفق از آب درآمده است. بررسی‌های انجام شده نگارنده و مرور نسبتاً گسترده منابع نشان می‌دهد که نگاه از بالا، فقدان اعتقاد به بهسازی علیرغم اقدام ظاهری در آن باب، در نظر نگرفتن واقعیت و لذا عدم انطباق امکانات و ابزار با واقعیت‌ها، فقدان نیروی انسانی آگاه و کارآمد که موضوع بهسازی را بخوبی می‌شناسد و بدان اعتقاد دارد، عدم اختصاص منابع مالی لازم، فقدان قوانین ضروری و بالاخره وجود بازار مسکن و زمین به شدت احتکاری به همراه گروه‌های مشترک منابع قدرتمند مهمترین دلایل شکست است که در آنها دولت‌های ملی و سازمان‌های عمومی محلی بیشتر نقش دارند. دلایلی که به ساکنان اجتماعات اسکان غیررسمی مربوطاند و سبب شکست برنامه‌های بهسازی شده‌اند عبارتند از، عدم اعتماد به دستگاه‌های دولتی و عمومی یا پایین بودن سرمایه اجتماعی - برای مثال یکی از برنامه‌های بهسازی محله‌های اسکان غیررسمی یا محله‌های بافت فرسوده اما رسمی و قانونی شهرها، مدل تجمیع پلاک‌هاست برپایه چنین مدلی چند مالک با هم به مشارکت پرداخته، زمین‌های خود را در اختیار شهرداری یا سازمان متولی بهسازی نهاده و سازمان‌های یاد شده یا تجمیع پلاک‌ها، مجوز ساخت بنایی چند طبقه (معمولاً به تعداد مالکان) را صادر و در عوض از تجمیع پلاک‌ها زمین شهری برای تعریض معابر، احداث پارک و فضای ذخیره شهری و فضای لازم برای سایر خدمات بدست می‌آید. لیکن علیرغم ظاهر عملی تجمیع پلاک‌ها، موارد موفق آن سخت محدود است. زیرا به دلیل پایین بودن جدی سرمایه اجتماعی مالکان معمولاً چنان اطمینانی به دستگاه متولی و قول و قرارهای آن ندارند که بر اساس آن خانه و کاشانه یا مهمترین مقوله زندگی خود را در اختیار آن قرار دهند. دوم آنکه ترک خانه مستقل و شروع آپارتمان‌نشینی با فرهنگ ساکنان همخوان نیست و کار فرهنگی قبلی نیز انجام نمی‌شود. سوم، مشخص نیست که چه کسی طبقه اول را با حیاط اشغال خواهد کرد و چرا؟ بالاخره قربانی چنین پروژه‌های مستأجران بافت‌های فرسوده و اجتماعات اسکان غیررسمی‌اند که به علت نادیده گرفتن آنان در این پروژه‌ها به مخالفانی بسیار جدی تبدیل می‌شوند. در جدول زیر و قبل از ادامه بحث تمامی برخوردهایی که در مورد اجتماعات اسکان غیر رسمی به عمل آمده است یکجا ارایه می‌شوند تا سیر تحول نگاه به مسکن غیر رسمی مشخص تر گردد:

طیف برخورد با اجتماعات اسکان غیررسمی

نادیده گرفتن تشویق آمیز برای ارزان نگاه داشتن کارگران صنایع نوپای مونتاز عمده دولتی	نادیده گرفتن و شرط (از اوایل دهه ۱۳۶۰ تا اوایل دهه ۱۹۶۰)	تخریب بدون قید و شرط (از اوایل دهه ۱۹۶۰ تا اوایل دهه ۱۹۶۰)	تخریب و تلاش برای بازگرداندن مهاجران به روستا اوایل دهه ۱۹۶۰ به بعد	تخریب با دادن زمین مجانی اواسط دهه ۱۹۶۰ به بعد	تخریب با دادن زمین ارزان مصالح ساختمانی مجانی یا ارزان	تخریب و انتقال به مجتمع‌های مسکونی ارزان یا قیمت یارانه‌ای	تخریب و مکان و خدمات دهه ۱۹۸۰	بهسازی کالبدی در محل توسط دولت یا شهرداری‌ها	بهسازی کالبدی از طریق تجمیع پلاک‌ها اواسط دهه ۸۰ تا امروز	بهسازی کالبدی برنامه توانمند سازی گروه‌های هدف دهه ۹۰ میلادی	بهسازی مشارکت محور جامع دهه ۱۹۹۰	بهسازی جامع مشارکت محور برنامه توسعه جامع با محوریت فقرزدایی. نمونه پیشنهادی سپاد خراسان ۱۳۸۷ مشهد
---	--	--	---	--	--	--	-------------------------------	--	---	--	----------------------------------	--

ایستار یا نگرش و دید منفی یا کلیشه‌ای مردم در باب فعالیت‌های دستگاه‌های دولتی در موارد متنوعی گاه مهم‌ترین مانع به حساب می‌آید. توجه شود که در پروژه بهسازی بافت‌های غیررسمی ایران که بین وزارت مسکن و شهرسازی و بانک جهانی در جریان است، بنا بر دستورالعمل پروژه، اهالی محل خود باید پروژه‌های مورد درخواست را طی فرایند مشارکتی اعلام کنند. در اولین مراحل پروژه یاد شده، مشاوران محترم اطلاع داده‌اند که مدرسه و درمانگاه از جمله پروژه‌های مورد درخواست اهالی بوده است. عجیب آنکه در مقابل پیشنهاد اهالی به عنوان نیازی مبرم وزارتخانه‌های آموزش و پرورش و بهداشت، درمان و آموزش پزشکی اعلام

داشته‌اند که محله‌های مورد اشاره نیازی به مدرسه و درمانگاه نداشته، وزارتخانه‌های یاد شده در صورت احداث به تجهیز و راه‌اندازی آنها مبادرت نمی‌کنند. پرسش اینجاست که چرا اهالی چنین پروژه‌هایی را به عنوان نیاز اهالی مطرح ساخته‌اند؟ بررسی نگارنده در اجتماعات رسمی و غیررسمی مشخص ساخته است که نگاه مردم به دستگاه‌های دولتی بر این اعتقاد مبتنی است که دستگاه‌های دولتی توسعه را سخت‌افزارانه تعریف می‌کنند. یعنی توسعه برای دستگاه‌های دولتی یعنی ساختمان، آسفالت و نظایر آنها. ضمناً اهالی تصور می‌کنند که اگر چیزی پیشنهاد نشود، ساختمانی ساخته نخواهد شد و سرمایه در نظر گرفته شده در جای دیگری صرف خواهد شد. لذا ساده‌ترین کار در مقابل نگاه سخت‌افزارانه پیشنهاد مدرسه و درمانگاه است. در پروژه صندوق توسعه محلی Local Development Fund که نگارنده طراحی آن را به فرجام رسانده است، (Piran, ۲۰۰۲، ب) وضع مشابهی وجود داشت. بهنگام گفتگوهای اولیه در مرحله انتخاب چهل نقطه در پنج استان، نمایندگان واقعی مردم از جمله شوراهای اسلامی شهر و روستا به کرات از مدرسه و درمانگاه به عنوان پروژه‌های مبرم مورد نیاز یاد می‌کردند. ولی وقتی مطمئن می‌شدند که صرفاً نباید پروژه‌های سخت‌افزارانه انتخاب کنند و آزادانه می‌توانند هر پروژه‌ای که مایل‌اند و نیاز اکثریت اهالی است را پیشنهاد نمایند، ماهیت پروژه‌های پیشنهادی از اساس تفاوت کرده و سخت‌نواورانه می‌گردید.

مثال بالا نشان می‌دهد که ساکنان اجتماعات اسکان غیررسمی و نمایندگان واقعی آنان با برداشته‌ها و تصورات کلیشه‌ای در مورد دستگاه‌های دولتی پای به میدان می‌گذارند و براساس چنان تصوراتی، برخورد خود را با دستگاه‌های دولتی تنظیم می‌نمایند. لذا از جمله اولین و مهمترین گام به حاشیه رفتن دستگاه‌های دولتی یا سازمان‌های عمومی است. زیرا پیش شرط مهم اقدام مشارکت محور، تبدیل شدن کنشگران خارج از اجتماع مورد نظر به تسهیل‌گران می‌باشد. چنین نقشی با نقش ارباب و رعیتی که بین دستگاه‌های دولتی و مردم برای سال‌های طولانی وجود داشته است از زمین تا به آسمان تفاوت دارد. پس نه مردم آماده پذیرش نقش خود به عنوان شهروندان صاحب حقوق ولی موظف و مسئول‌اند و نه نمایندگان دستگاه‌ها آماده فروهستن نقش اربابی تاریخی خود می‌باشند. نکات یاد شده نشان می‌دهد که بحث آگاه‌سازی، توانمندسازی، ظرفیت‌سازی در یک سطح و مقتدرسازی در سطحی دیگر به همراه آموزش هدفمند، نه بحثی حاشیه‌ای و تزئینی که پیش شرط‌هایی حیاتی‌اند که بدون اقدام موفقیت‌آمیز بدانها هیچ بهسازی راه بجایی نخواهد برد. نگارنده بیاد دارد که در یکی از پروژه‌های سازمان ملل متحد به همراه گروهی از جمله معاون مدیرکل یکی از وزارتخانه‌ها به شهرهای اطراف تهران رفته و با اعضای شوراهای اسلامی منتخب مردم جلسه برگزار می‌کردند. در یکی از این جلسات معاون مدیرکل یاد شده در لحظات فراغت به اعضای منتخب شورا اعلام می‌داشت که او رئیس آنان است. توجه شود که معاون مدیرکل یک نهاد دولتی، اعضای منتخب مردم در شوراهای اسلامی شهر و روستا که اهمیتی برابر نمایندگان مجلس سراسری مانند مجلس شورای اسلامی داشتند و صد مرتبه از وزیر آن وزارتخانه به دلیل انتخابی بودن مهمتر بودند را کارمندان خود می‌خواند!! و نمایندگان منتخب نیز سر به زیر سکوت می‌کردند. تنها نگارنده به چنین خود بزرگ بینی ابلهانه ای اعتراض می‌کرد.

تا زمانی که چنین نگاه‌ها و برداشت‌هایی وجود دارد تعامل بخش دولتی و مردم در زمان اجرای پروژه‌های میدانی نا متعادل و نا کارآ باقی می‌ماند (برای بحث بیشتر در زمینه شکست برنامه‌های بهسازی نگاه کنید به Abbott, ۲۰۰۳)

حال اجازه دهید به کلیات بهسازی در میدان عمل نیز اشاراتی شده، بقیه بحث برای فرصت دیگری باقی بماند. باید توجه داشت که بهسازی اجتماعات اسکان غیررسمی هرگز الگوی واحدی نداشته و رسیدن به الگویی واحد به علت تنوع فوق‌العاده این نوع اجتماعات تلاشی عبث است. دستورالعمل‌های موجود و الگوهای عمل شده، تنها راهنمای عمل در میدان‌اند و نه نسخه‌هایی که باید گام به گام پیاده شوند. اما به طور کلی مسایل و جنبه‌های مختلف بهسازی را می‌توان در چند بحث کلی خلاصه کرد:

۱- جمعیت اسکان غیررسمی مورد نظر و ویژگی‌های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی - قومی جمعیت
مودر نظر

- ۲- مباحث حقوقی مالکیت بر زمین و بر ساختمان خود احداث کرده، پایدار یا ناپایدار
- ۳- ویژگی‌های کالبدی و نوع معماری (روستای درون شهری، حلب شهرها یا حلبی‌آبادها و خانه‌های بی‌سند مشابه خانه‌های رسمی با سند تهیدستان شهری)
- ۴- خدمات موجود و مورد نیاز شهری شامل آب، برق، گاز، تلفن جمع‌آوری مرتب زباله شبکه فاضلاب، فضای سبز و سرانه‌ها در مجموع، آموزش و بهداشت و امنیت.
- ۵- اشتغال مولد و خلاق از یکسو و بیکاری و اشتغال کاذب از سوی دیگر.

برای پرداختن به موارد بالا انتخاب شورای بهسازی جامع مشارکت محور الزامی است. این انتخاب که کاملاً باید آزادانه رخ دهد و نباید توسط گروه‌های ذینفوذ کنترل گردد، امکان شکل‌گیری نهادی برگزیده اهالی اجتماع اسکان غیررسمی و مورد اعتماد آنان را فراهم می‌آورد و بسیاری از فرایندهای آتی بهسازی را شدیداً تسریع می‌کند، از آنجا که بهسازی کاملاً مشارکت محور تلقی می‌شود، طی جلساتی با حضور اهالی اجتماع اسکان غیررسمی، با استفاده از نظر یکایک آنان نخست چک لیست مشکلات تهیه و سپس اولویت‌بندی بین انتخاب‌های اهالی صورت می‌گیرد تا فهرست نهایی مورد توافق فراهم آید. فوراً باید اضافه کرد که تجربه‌ی نگارنده در شیرآباد زاهدان، روستای لزور فیروزکوه، شهر فامنین همدان و موارد دیگری که در پروژه طراحی شده نگارنده بنام صندوق توسعه محلی انتخاب شده بودند (در مجموع ۴۰ نقطه شامل اجتماعات اسکان غیررسمی و روستا در استانهای تهران، همدان، خوزستان، خراسان رضوی، خراسان جنوبی و شمالی) به این نکته اشاره دارد که یاری گرفتن از دانشگاهیان، دانشجویان، متخصصان در قالب گروه متخصصان داوطلب و حضور چنین گروهی به عنوان تسهیل‌گر در زمان انتخاب مشکلات، اولویت‌بندی بین آنها، نهایی‌سازی فهرست اقدامات و از همه مهمتر بررسی موضوع امکان‌سنجی و تدوین چک لیست امکانات بالقوه و بالفعل و نهایی‌سازی اقدامات پس از تدوین گزارش امکان‌سنجی و تقویم توانمندی‌ها، بسیار حیاتی است. اجازه دهید با طرح خاطره‌ای موضوع پی‌گیری شود و در عین حال به یکی از ساده‌اندیشی‌های گاه فرصت‌طلبانه درباره مشارکت مردم اشاره گردد.

روستای قابل مطالعه لزور فیروزکوه واقع در ۱۲۰ کیلومتری جاده فیروزکوه به تهران از جمله مکان‌هایی است که به علت آگاهی و مشارکت نسبتاً بالای اهالی صحنه انجام انواع طرح‌های ملی و بین‌المللی بوده است. نگارنده از ۱۵ سال پیش که برای اولین بار در رابطه با طرح کشاورزی و برنامه عمران ملل متحد به روستای لزور وارد گردید، تا به امروز در تمامی پروژه‌های طراحی خود از جمله صندوق توسعه محلی، این روستا را به عنوان یکی از نقاط آزمون اولیه برگزیده است. در یکی از روزهای حضور در لزور به هنگامی که اهالی به روش مشارکت مدار و مشارکت محور در حال انتخاب محل احداث سد آنهم سدی در مقیاس ملی متوسط بودند، به سرعت و پس از گفتگویی نزدیک به نیم ساعته ریش‌سفیدان محل احداث سد انتخاب و بدون آنکه کسی در این انتخاب تردید کند، متفقاً محل را اعلام کردند. اعضای مهندسين مشاور به همراه یکی از توسعه‌یاران روستا (آقای اسفندیار) و ریش‌سفیدان به سمت محل انتخاب شده روان گردیدند.

پس از مدتی کوهنوری به محل وارد و همگان از انتخاب اهالی در شگفت شدند. در دل کوه‌ها محوطه‌ای به مساحت حدود زمین فوتبال مسطح شده، پیرامون آن دایره‌ای از تخته‌سنگ به ارتفاع چندین متر قرار داشت. این دایره فقط در یک نقطه به اندازه چهار پنج متر قطع می‌شد که تخته سنگی بیش از ۵۰ متر نیز در همان نزدیکی قرار داشت و آب به صورت آبشار از آنجا به ارتفاع بیش از صد متر به پایین می‌ریخت. درست در وسط محوطه مسطح چشمه‌ای عظیم قرار داشت که در آن سال خشکسالی میزان آبی بسیار قابل توجه را به بیرون می‌ریخت. با منفجر کردن تخته سنگ عظیمی که در نزدیکی بریدگی دیواره سنگی طبیعی وجود داشت امکان مسدود کردن بریدگی و یا در واقع امر با تکمیل دایره سنگی، سدی اساسی شکل می‌گرفت. توجه شود که اهالی براساس شناخت تاریخی و نسلی پس از نسلی دیگر، مکانی بی‌نظیر انتخاب کرده بودند. این همان بحث معجزه دانش بومی و مشارکت است. نگارنده با یکی از متخصصین برجسته زمین‌شناسی که از شیعیان عراقی رانده شده به ایران در زمان صدام بود و اینک نفر دوم وزارتخانه‌ای در عراق است، ضمن تحسین انتخاب اهالی،



مدتی در اطراف قدم زدیم و زمین‌شناس مرتب تکه‌سنگ‌هایی را از زمین برمی‌داشت و پس از بررسی به زمین پرت می‌کرد. مدتی که گذشت اهالی را گردآورد و اعلام داشت که مکان تعیین شده از بنیاد برای احداث سد نامناسب است. زیرا گسلی به طول ۲۰۰ متر را شناسایی کرده است و اساساً شکاف در دیواره دایره‌وار سنگی طی قرن‌ها، ناشی از تکان‌های زمین و همان گسلی است که ۲۰۰ متر آن هویدا شده بود. توجه کنید دانش ارزشمند بومی که به انتخاب سد منجر گردید باید با دانش‌های چند رشته‌ای بازبینی می‌شد. در غیر این صورت با احداث سد و وقوع زلزله ده‌ها سکونتگاه پایین دست نابود می‌گردید. برخی از سر نا آگاهی یا فرصت‌طلبی با شروع بحث‌های مشارکت محور، چنین فریاد می‌زنند که گویی توده مردم همه چیزدان می‌باشند و دیگر نیازی به دانش روز و دانش تخصصی نیست. چنین ادعای نادرستی می‌تواند به زیان‌های بسیار جدی و برداشت‌های نادرست دیگری ختم شود. همواره باید به ترکیب دانش بومی و دانش تخصصی روز فکر کرد و آن را آگاهانه و حساب شده به کار برد.

لذا مشارکت واقعی و فعال آنهم از سردرد و بر اساس علاقه به بهروزی انسان، دلمشغول توسعه راستین سرزمین خویش بودن، نگران رنج هم‌نوع روزگار سپری کردن، داشتن درد انسان بودن و غم دیگری خوردن، محدود به اهالی محلی خاص یا گروه‌های ذینفع یا زیان‌بین، نمی‌گردد. بهسازی جامع مشارکت محور اجتماعات اسکان غیررسمی، فضای ملی مشارکتی طلب می‌کند. از این‌روی در ساختار سازمانی برنامه بهسازی علاوه بر ضرورت گزینش شورای بهسازی متشکل از اهالی به ویژه رهبران محلی، ریش سفیدان مورد احترام، گروه‌های مرجع جوان‌تر، زنان پردغدغه محل، شورای متخصصین داوطلب نیز باید از سوی متخصصان محلی، استانی و ملی شکل گیرد که به همان میزان اهمیت و ضرورت دارد. اینجاست که یکی از



وظایف شهروندی و وظایف روشنفکری واقعی برملا می‌گردد و گردن نهادن و تن دادن بدان گریزناپذیر می‌شود. شرکت متخصصان در چنین شورایی شبیه شرکت شهروندان در هیئت منصفه دادگاه در کشورهای شهروند مدار است که از جمله وظایف شهروندی محسوب می‌گردد و برای برخی از گروه‌های اجتماعی مانند استادان دانشگاه و متخصصان به علت محدود بودن نسبی جمعیت آنان نسبت به جمعیت سایر گروه‌ها به دفعات بیشتری ضرورت پیدا می‌کند. بهانه‌تراشیدن و بدان تن ندادن و گردن نهادن، چنانچه از سر بی‌مسئولیتی باشد، سخت پرهزینه می‌گردد. ترکیب دانش بومی و دانش تخصصی برآمده از مشارکت داوطلبانه متخصصان داوطلب تمامی ماجرا نیست. منبع مهم دیگر توان کارشناسی سازمان‌های دولتی، سازمان‌های مردم‌نهاد یا NGOs، بخش خصوصی، بخش اجتماع محور (CBOs) مانند شوراهای شهر و روستا و بالاخره بخش عمومی مانند شهرداری‌هاست. چنانچه توجه شود، معلوم می‌گردد که سخن از اداره مردمی خوب (حکمرانی خوب) (Good Governance) است که پارادایم مدیریتی قرن بیست و یکم محسوب می‌شود (نگاه کنید به پیران ۱۳۸۱، میدری ۱۳۸۵، Olowu، ۲۰۰۲).

علاوه بر آنکه با وارد شدن مفهیمی چون بهسازی مشارکت محور، بهسازی جامع، اداره کردن مردمی خوب، شورای منتخب بهسازی یافت از بین اهالی، شورای متخصصان داوطلب، و غیره، معلوم می‌شود که نگاه بربرنامه‌ریزی نیز نمی‌تواند نگاه سنتی باشد که در آن مفاهیم، استانداردها (معیارها یا استانداردها)، رویه‌ها و فرایندها از بالا توسط مدیران و کارشناسان در دل ساختار اداری سلسله‌مراتبی خلق و لازم‌الاجرا می‌گردد، بلکه مفهوم برنامه‌ریزی به سمت برنامه‌ریزی انجام وظیفه‌ای یا ایفای نقش‌گرا (Performance Oriented) یعنی برنامه‌ریزی راهبردی و برنامه‌ریزی عمل یا کنش نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود (نگاه کنید به پیران ۱۳۷۵،

Piran, ۲۰۰۲, Halla, ۱۹۹۴, Kyessi, Davidson, ۱۹۹۶, Sliuzas, ۲۰۰۲, Abbott, ۲۰۰۲a, ۲۰۰۲b, Bayona, Villamizar, ۲۰۰۷) به بیان دیگر برنامه‌ریزی راهبردی و برنامه‌ریزی کنش یا عمل (Strategic Planning & Action Planning) با هم ترکیب می‌شوند. بنابه تعریف برنامه‌ریزی استراتژیک یا راهبردی، مسیر آینده در محدوده زمانی مشخص را آنهم در کلیت و براساس راهبردهای کلیدی تعیین می‌کند. در گام بعدی نحوه طی طریق کردن در مسیر مفروض برای رسیدن به نقطه مطلوب تعیین شده را نیز معلوم می‌دارد و نهایتاً سازوکاری را تعیین می‌نماید که نشان می‌دهد آیا به خواسته‌های خوبش رسیده است؟ به بیان دیگر به چه پایداری می‌تواند ادعا کند که به نقطه مطلوب رسیده است. بدیهی است که در برنامه‌ریزی راهبردی می‌توان از نظرگاه‌ها، چشم‌اندازها و مدل‌های متنوعی سود برد. به همین دلیل از برنامه‌ریزی راهبردی اهداف محور، مسأله یا مشکلات محور، برنامه‌ریزی راهبردی ارگانیک، برنامه‌ریزی راهبردی سناریو محور و نظایر آن یاد کرده‌اند (نگاه کنید به پیران ۱۳۸۷، ۲۰۰۸، Mc Namara)

بهسازی جامع و مشارکت محور اجتماعات اسکان غیررسمی همان هدف عملیاتی برنامه‌ریزی راهبردی است که بر دو راهبرد کلیدی پایداری و شهروندمداری استوار است. با مشخص شدن چنین وجوهی برنامه‌ریزی کنش پای در راه می‌نهد. برنامه ریزی کنش مشخص کننده چند پرسش کلیدی است. چه کسانی در چه زمان‌هایی چکار خواهند کرد؟ در پروژه شیرآباد زاهدان نگارنده برپایه‌ی بررسی‌های انجام شده، به مفهوم سازی (Conceptualization) بهسازی اسکان غیررسمی پرداخته و نهایتاً از مدلی عملیاتی یاد کرده است که بدان نظریه محور بقاء (Axis of survival) نام داده است. برپایه‌ی نظریه محور بقاء هر گروه، اجتماع محلی، سازمان، نهاد و بالاخره جامعه‌ای دارای محور بقای خاصی در زمان و مکان مفروضی است. بدین معنا که درست یا نادرست گاه عدم توجه به الزامات آن محور و یا برعکس دستکاری آن محور فرضی و یا موجود، ادامه حیات را به شدت به خطر می‌اندازد. پس محور بقا می‌تواند از دریچه‌ی نگاهی منفی یا مثبت تعریف شود. اجازه دهید با طرح مثالی ملموس موضوع روشن گردد. در پروژه بهسازی شیرآباد زاهدان که پس از مدتی علیرغم موفقیت و دستاوردهای چشم‌گیر اولیه رها شد، اکثریت اهالی داشتن فاضلاب را شرط لازم و کافی ادامه حیات خود تلقی می‌کردند. زیرا شرایط زمین ساختی تپه‌های بالادست که به شدت و با سرعت از آلودگی پوشیده می‌شد، به نحوی بود که آب را جذب نمی‌کرد. در نتیجه فاضلاب بالادست در پایین دست شرایط بهداشتی باورنکردنی ایجاد کرده بود. دیوار خانه‌ها عموماً نم کشیده، بوی تعفن جانکاه همه‌جا پیچیده بود به نحوی که اهالی بخش عمده ساعاتی که بیدار و در خانه بودند را در کوچه‌ها پرسه می‌زدند.

چنین شرایط ناگواری دلیل اصلی انتخاب پروژه فاضلاب به عنوان حیاتی‌ترین پروژه لازم یا محور بقا از سوی اهالی بود. البته تنی چند از دستیاران آگاه نگارنده هشدار می‌دادند که گرچه مسئله فاضلاب شرایط حاد و بحرانی فراهم آورده است، لیکن در تحلیل علمی نهایی، مهمترین و فوری‌ترین مسئله محله‌ای آکنده از فقر، ناداری و گرسنگی تا سرحد رها کردن خانوار توسط رئیس خانوار و غیب شدن ابدی او، نیست. نگارنده در پاسخ ضمن تأیید نظر آنان، تأکید می‌کرد که گاه ممکن است محور بقاء از نظر اهالی با محور بقاء در تحلیل علمی مستند متفاوت و چه بسا در تضاد باشد، لیکن بسته به شرایط باید یکی را برگزید که به بسیج همگانی و اقدام عملی گروهی منجر می‌شود. در شرایط شیرآباد بحرانی بودن نم دیوارها و بوی ناپه‌نچار در محله به ویژه در پایین دست که قدیمی‌ترها و از جمله رهبران محله و گروه‌های مطلع در آن بخش می‌زیستند، وضعیتی را پدید آورده بود که برای رفع آن تمامی اهالی آماده اقدامی مشارکت محور به نظر می‌رسیدند. لذا در چارچوب دو راهبرد پایداری و شهروندمداری، احداث شبکه جمع‌آوری فاضلاب و در نتیجه حل آن معضل عمومی در دستور قرار گرفت و پروژه بهسازی حول محور بقا تعریف شد. لیکن سازمان متولی (برنامه عمران ملل متحد)، گروه عمل (Action Group) یا نیروی وظیفه‌مند (Task Force) که در استانداری سیستان و بلوچستان تشکیل شده بود، هر دو به عنوان تسهیل‌گران با توافق انجام مرحله اول یعنی مطالعه و تدوین برنامه احداث شبکه فاضلاب را منوط به انتخاب کاملاً مشارکتی سازمان‌های مردم نهاد در محله معرفی کردند و نگارنده در جمع اهالی بیان داشت که اقدام به مطالعه و تهیه نقشه عملیاتی اجرای پروژه فاضلاب پس از بررسی

سازمان‌های مردم‌نهاد مشارکت محور واقعی و نه نمایشی رخ خواهد داد. بدین ترتیب پروژه‌های سخت‌افزاری که مردم بنا به عادت آنها را خواست اصلی دستگاه‌های متولی برنامه‌ها و پروژه‌ها و لذا سازمان‌های عمده دولتی می‌دانند، پیش شرط تحول نرم‌افزاری گردید. همزمان انتخاب شهردار زن برای منطقه‌ای که شیرآباد در آن واقع بود آنهم زنی شیعه و تحصیل کرده و مدیر از سوی شورای اسلامی شهر زاهدان که تماما از برادران عزیز اهل تسنن بودند، انسجام اجتماعی را به شدت افزایش داد و فضای مناسب برای موفقیت پروژه را فراهم کرد. نمی‌توان از همدلی، بصیرت و علاقمندی استاندار وقت سیستان و بلوچستان که با تعویض او پروژه نیز متوقف گشت یاد نکرد.

بهر تقدیر تجربه‌ی شیرآباد که جایزه فقرزدایی و توسعه اجتماع محلی سازمان ملل متحد را از آن خود کرد گویای اهمیت چند نکته کلیدی است: (۱) اعتقاد به توسعه مشارکت محور واقعی و نه نمایشی، (۲) بهادادن به مردم و مطمئن کردن آنان که تصمیم‌گیرنده اصلی آنان می‌باشند آنهم در عمل و از طریق پذیرش و اجرای مشارکتی خواست آنان، (۳) ایجاد سازمان منتخب توسعه‌ای بدون دخالت افراد خارج از گروه هدف، (۴) تبدیل سایر کنشگران به تسهیل‌گران و نه آقای بالای سر، آنهم در عمل، (۵) شکل‌گیری گروه متخصصان داوطلب برای ترکیب دانش بومی و دانش روز علمی، (۶) نقش بسیار تعیین‌کننده سازمانی بین‌المللی (برنامه عمران ملل متحد و مسئول پروژه شیرآباد در آن برنامه، (۷) داشتن نگاهی جامع از طریق تدوین برنامه‌ای راهبردی و برنامه کنش و لذا مشخص‌سازی تمامی گام‌ها و مراحل با مطالعه قبلی نقاط قوت، نقاط ضعف، فرصت‌ها و تهدیدها (SWOT) و اندیشیدن به تمهیدات لازم همراه با امکانات مورد نیاز و بالاخره و شاید از همه مهمتر (۸) همدلی و همدلی باضافه ایمان به مشارکت و کنار رفتن کنشگران و کاهش من صدها هزار منی ایرانی تا حد ممکن. بدیهی است تدوین برنامه نظارت و ارزیابی مرحله به مرحله و مشارکت محور را نیز نباید از یاد برد و نهایتاً اجرای برنامه با حساسیت و دقت.

به هر تقدیر در صفحات گذشته خطوط کلی بهسازی جامع و مشارکت محور اجتماعات اسکان غیررسمی به ویژه از طریق مثال‌هایی از جریان زنده‌ی زندگی و واقعیت‌هایی روی زمین و نه از دنیای انتزاع معرفی شدند. جا دارد تا با ارائه نکاتی درباب راه‌حل مساله اسکان نایابی، رساله حاضر به پایان آید. در مثال‌های ارائه شده، چنانچه به وضوح مشاهده می‌شود، هیچ‌گاه و تحت هیچ عنوانی، دولت وظیفه خود را به کناری ننهاده است و وظایف خود را انجام داده و حتی هدایت‌کننده و پیشگام بوده است: در بحث مسکن یا سرپناه اسکان نایابان نیز دولت نمی‌تواند و نباید وظیفه خود را نادیده بگیرد. به ویژه آنکه اسکان نایابی اگر نه مهمترین مساله که حتما یکی از مهمترین و در آینده مساله‌ای بحران‌زا با هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم فراوان خواهد بود. توجه شود که در اروپای غربی و شمالی علیرغم تمامی هیاهوهای جهانی‌سازی و خصوصی‌سازی، برنامه سرپناه برنامه‌ای است با یارانه دولتی. لیکن پیشنهاد اصلی عدم دخالت مستقیم دولت است. بدین معنا که گروه پژوهشی - تخصصی واقعی یعنی متشکل از افرادی دلسوز و آگاه باید بدون معطلی تشکیل شود که با اختیارات تعریف شده لیکن وسیع به



مطالعه ایجاد «صندوق محلی سرپناه ایرانی» پردازد. در عین حال مطالعه راه‌های محدود کردن زمین و مسکن به عنوان کالای مصرفی و نه کالایی با ارزش مبادله را نیز به پیش برد که ملی کردن زمین نیز می‌تواند یکی از محورهای مطالعه یاد شده باشد. صندوق ملی سرپناه به گونه‌ای سازمان می‌یابد که هر ایرانی بهنگام تولد عضو آن می‌شود. در گام بعدی نظام جامع انگیزه‌زایی تعریف می‌شود. بدین معنا که دولت از طریق یارانه‌دهی، معافیت‌های مالیاتی، یارانه جنسی و حتی آماده‌سازی و در اختیار گذاشتن زمین و دستگاه‌های عمومی مانند شهرداری‌ها با ایجاد انگیزه لازم، توسعه دهندگان زمین و تولیدکنندگان مسکن را به سمت تولید مسکن پایدار و ارزان سوق داده، مانند بسیاری از کشورهای جهان ده‌ها الگوی وام دهی بانکی و کمک مالی نیز تعریف و عملیاتی و اجرایی می‌نمایند. کشور ایران کشوری توانمند است و لذا می‌تواند با برنامه ریزی مناسب تهدید اسکان نایابی را نیز از سر بگذراند.

موارد بالا تنها خطوط کلی طرح «سرپناه برای همه» در ایران است. اسکان نایابی رو به رشد است. اسکان نایابی به نابودی خانواده‌ها به رشد طلاق به رشد فساد و ناپهنجاری‌های اجتماعی - اقتصادی - مدیریتی، جان می‌بخشد و هزینه‌های سنگینی را به جامعه تحمیل می‌کند. ایجاد سازمانی مشخص با برنامه‌ای شفاف با نظارت همگانی در کنار عزم ملی چاره کار است.

منبع شناسی

الف : مجموعه مقالات و گزارش

منبع فارسی در باب اسکان غیررسمی نسبت به سایر بخش‌ها وضع بهتری دارد و به همین دلیل مقاله‌سازی در آن نیز رواج پیدا کرده است. ذکر بخشی، حتی بخش کوچکی از آن منابع در اینجا مقدور نیست. لذا کوشش می‌شود که به چند منبع کلی اشاره شود:

- ۱- فصلنامه هفت شهر، در شماره خود یعنی شماره‌های هشتم، نهم و دهم (تابستان، پاییز و زمستان ۱۳۸۱) را به اسکان غیررسمی اختصاص داده است.
- ۲- مجموعه مقالات سمپوزیوم مقدماتی حاشیه‌نشینی، دانشگاه علوم بهزیستی ۱۳۸۰.
- ۳- مجموعه بیش از ۲۰ مقاله و ترجمه از نگارنده در ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۵.
- ۴- مجموعه گزارش‌های حاشیه‌نشینی در ایران: آثار و پیامدها زیر نظر کمال اطهاری ۱۳۷۴ وزارت مسکن و شهرسازی
- ۵- شماره‌های متعدد ماهانه شهرداری‌ها که تقریباً در هر شماره مصاحبه‌ای در باب اسکان غیررسمی وجود دارد.

پایان نامه

پایان‌نامه‌های متعددی نیز در باب اسکان غیررسمی نگاشته شده است که به گمان نگارنده چند پایان نامه بسیار ارزنده در بین آنها وجود دارد که در زیر تنها به سه - چهار مورد اشاره می‌شود.

- ۱- شیخی، محمد. تبیین فرایند شکل‌گیری و دگرگونی سکونتگاه‌های خودرو پیرامون کلان شهر تهران: مطالعه موردی اسلامشهر، اکبرآباد و سلطان آباد. استاد راهنما دکتر اسفندیار خراط زبردست. استادان مشاور:

نگارنده، مهندس احمد سعیدنیا - دانشکده هنرهای زیبا - دانشگاه تهران ۱۳۸۰

۲- حاتمی نژاد، حسین. شهر و عدالت اجتماعی (ناهمگونیهای فضایی در محلات شهر مشهد) استادان راهنما دکتر مصطفی مؤمنی و دکتر مظفر صرافی، استاد مشاور، نگارنده این سطور دانشکده علوم زمین - دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۰

۳- ایراندوست، کیومرث، اسکان غیررسمی جلوه‌ای از توسعه ناپایدار شهری: مورد شهر کرمانشاه استاد راهنما: دکتر مظفر صرافی و دکتر ژیلا سجادی - استاد مشاور نگارنده و دکتر جمیله توکلی نیا - دانشکده علوم زمین - دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۶

۴- مهربخش، جبار. بررسی تنگناها و مشکلات موجود در سکونتگاه‌های غیررسمی و ارائه سیاست‌های برنامه‌ای مناسب برای آنها: نمونه موردی شهر سنندج. دانشکده معماری و شهرسازی شهید بهشتی. استاد راهنما دکتر شریف زادگان - استاد مشاور نگارنده شهرپور ۱۳۸۶

